

در این هنگام یهودی بی تابانه فریاد بر آورد ، چرا یهودیه وقت تلف میکنید ؟ . حکم را صادر کنید و مرا رها نمایید .

فصل پنجم

در این هنگام سکوت و بهتی عجب بر سراسر حضار دست داده و تمامت دلها بر حال (اتان) جوانمرد سوزان و چشمها گریان است قاضی امر نمود که ترازویی برای وزن کردن گوشت مقطوع حاضر آوردند پس یهودی روی کرد گفت : ای (شایلاک) میبایستی که جراحی حاضر آوری تا زخم - اتانی - را در حال مرهم گذارد مبدا بچاک هلاکت غلطد - شایلاک - فرومایه که غایت امیدش مطلوب هلاک آن جوانمرد بود گفت چنین شرطی در حجت نامه نمیباشد .

قاضی گفت . آری نوشته نشده ولیکن از راه ثواب شایسته آنست که چنین کنی . شایلاک گفت . حاشا و کلا هرگز چنین نکنم زیرا که در حجت نامه ذکر نشده است . پس قاضی گفت ! آری يك اوقیه از بدن - اتانی - از آن تست قانون اجازه میدهد و محکمه فتوا . و تو میتوانی که حتی از قلب او نیز قطع نمائی این را محکمه میکند و اجازت میبخشد .

همینکه یهودی این بشنید بیخودانه برقص در آمده فریاد زد احسنت بر تو حقا که دانیا ل سر از گور بر آورده و بحق ستانی

آمده ، پس کارد خود را برون کشید چون گرگی که بر بره نگرده
- بانتانی - نگرسته گفت زود باش آماده شو !

قاضی گفت : ای یهودی اندکی صبر کن این سند که تو بدان
متمسکی حق يك قطره خون بتو نداده تنها يك اوقیه گوشت غرامت
خلف ميعاد است . آگاه باش که اگر در اخذ این اوقیه گوشت
يكقطره ازخون اوبریزی بموجب نص قوانین سراسر مال و منال
ضبط حکومت و نیز خواهد شد .

این نکته دقیق که حل آن بطفیل فکرت آن قاضی نخواست
مقدر بود جان جوانمرد را از خطر باز خرید - بریدن عضوی
بدون ریختن خون محال است و نصیب یهودی در این معامله نکبت
و وبال . همه حضار از فراست و خرد قاضی جوان شکفت مانده
و از این مهارت و هوش وی حیرت کرده تنها کراشینو بود که
خاموشی را شکسته بشعف فریاد بر آورد و یهودی را استهزاکنان
گفت آفرین بر تو حقا که در علم و حکمت چون دانیال و در
خلق و سیرت چون جزقیالی ! یهودی دانستی که سقله گان را براد
مردان دستی نتواند بود .

یهودی که قصد شنیعش بعمل نیامد خائب و خاسر از روی
حرمان نظر نمود تمنای اداء دین را نمود - بسانی - که از نجات
ناگهانی یار عزیزش به نشاط آمده بود گفت این است بول . لکن
قاضی او را باز داشته گفت . اندکی آهسته تر ، یهودی را جز

غرامت چیزی دیگر نمیرسد هان ای (شایلاک) بشتاب و بدن «انسانی» اینک حاضر است یک اوقیه گوشت ببر، لیکن بهوش باش که یکقطره خون نریزی. و نیز احتیاط کن که از یک اوقیه زیاد و نقصان نکنی که اگر در ترازو بکشیم و یک سر موئی بیفزاید و بکاهد بموجب قانون (ونیز) تو محکوم بقتلی و تعامت مال و مکت تو از آن حکومت است.

«شایلاک» گفت: بول مرا بدهید و بگذارید بروم «بسانی»
گفت: اینک بول بگیر و برو یهودی رفت که بول را گرفته
برود قاضی گفت: اندکی درنگ کن. مسئله دیگر برای تو
دارم. تو کسی بوده که بقصد یکنفر از سکنه شهر و نیز توطئه
نموده و خدعه اندیشیده و چنین کس را بموجب قانون آن شهر
جرمانه آن است که امیر شهر او را هلاک نماید اینک اگر ترا
جان میباید همانا باید که بر پا های امیر افتاده از وی
بخشایش طلبی.

امیر شهر یهودی نگرست و گفت: برای آنکه فضیلت یکنفس
رومانی بر یهودی معلوم باشد من بیش از آنکه در خواست عفو کنی
جان ترا میبخشم. از مال تو نیز نیمه ضبط دیوان میشود، و
نیمه دیگر «بانسانی» تعلق میگیرد.

«انسانی» نیز راد مردی و کرم بر آن مال دامن بی نیازی
افشاند و آن را یهودی باز بخشید:

یهودی سقله با دلی زار و روئی شرمسار بفضیحت عزم بازگشت نمود و امیر (ونیز) دیوانرا منقضی و خضار را مرخص ساخت سپس عقل و هوش آقاقاضی جوانرا تحسین گفته و ویرا بخانه خود به مهمانی دعوت نمود - لیکن « پرشیا » که میخواست قبل از شوی خود بگمات باز گردد ، دعوت امیر را نپذیرفته و از او پوزش خواست ، امیر « باتثانی » گفت ، جا دارد که این مرد دانارا از جان و دل تلافی کنی زیرا که اورا بر تو حق حیاة است .
« بقیه دارد »

(نخستین مجلس ترحیم ادبی) « در تجلیل ادبا »

بمناسبت پیش آمد بزرگترین فاجعه ادبی یعنی فرمان یاقتن ادیب بزرگوار مرحوم « لسان الشعرا » که شرح حال و تمثال مبارکش در شماره دهم ارمغان طبع و گراور گردید ، روز جمعه نوزدهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و سیصد و چهل هجری که باروزچله وفات ادیب مزبور مصادف بود ازطرف انجمن ادبی ایران بهمت و مساعدت اعضاء مجلس ترحیم و سوگواری در خانه وی بر قرار گردید و بوسیله اعلانات در جرائد از عموم معارف پروران ایرانی نژاد مراسم دعوت بعمل آمد .